

# تقلید و توسعه

(در سپاسگزاری از مراجع عظام)

## محسن رنانی

«استاد عزیز! سلام مجدد؛ دیروز بچه‌های من همه با هم به این نتیجه رسیدند که دیگه مرجع تقلید نداشته باشند. چون گفتند همه مراجع سکوت کرده‌اند و چیزی نمیگن.....».

متن بالا پیامی است که یکی از همکاران دانشگاهی، که خودش جانباز قطع نخاعی دوران دفاع ملی‌مان بوده و اکنون فلیسوف علم و محقق دینی است (دکتر اسدالله مرادی)، برایم بازفرست کرده است و با افسوس نوشته است که این پیام را در همین روزهای جنبش مهسا، یک فرزند شهید برایش فرستاده است. فرزند شهیدی که اکنون خودش چند فرزند بالای بیست سال دارد.

پیام را که خواندم، به عنوان یک پژوهشگر توسعه بر خود لازم دیدم از مراجع عظام تقلید، که در سه دهه اخیر نقش بی‌ظیری در تحقق رنسانس ایرانی و زمینه‌سازی مقدمات فرهنگی توسعه ملی ایفا کرده‌اند، سپاسگزاری کنم.

درباره رنسانس ایرانی در لینک زیر مفصل صحبت شده است:

<http://renani.net/index.php/speeches/speeches/757-2019-05-23-18-47-26>

این متن را منتشر می‌کنم تا به نسل جوانی که این روزها با یک دنیا امید، دست به اعتراض زده است (و به جای شنیده شدن و به رسمیت شناخته شدن اعتراضش، اغتشاش‌گر و فریب‌خورده خوانده شد و با او به شدت برخورد و اهانت شد تا عصبی شود و پرخاشگری کند تا بتوانند به راحتی متهم و سرکوب و دستگیرش کنند)، بگویم ناامید نشو، تو ظرف چند هفته، به اندازه ده سال تحولات کشور را جلو برده‌ای. تا بداند علاوه بر دستاوردهای آشکاری که می‌بینیم و مهم‌ترینش بیرون ریختن امیدهای وجودی جامعه است، در پشت جنبش او تحولات فکری و روانی مهمی، بویژه در بخش‌های خاموش و مردد جامعه، در حال شکل‌گیری است. برکات خاموشی نظیر پیام بالا، در حوزه‌های بسیار دیگری نیز در حال رخ دادن است.

ما برای ورود به عصر توسعه، راهی جز این نداریم که با همه موانع سنتی شکل‌گیری «عقلانیت توسعه» خداحافظی کنیم. بنیادی‌ترین شرط توسعه هر کشور، که عقلانیت توسعه بر بستر آن شکل می‌گیرد، وجود مهارت‌گفت‌وگو یا هم‌شنوی (دیالوگ) اول در بین نخبگان و سپس در بین عامه مردم است. اما در جامعه‌ای که «تقلید» و تمکین و سکوت و مدح و ارادت و دست‌بوسی و تقدس، قاعده مسلط است، هرگز روحیه و مهارت هم‌شنوی، پرسش‌گری و نقد شکل نمی‌گیرد. پای منبر کدام روحانی، دیده‌اید که یک نفر پرسش کند و او نیز خود را موظف به پاسخ بداند؟ اصلاً این حکومت دارد شکست می‌خورد چون کشور را هم مثل مجلس روضه اداره می‌کند: یک‌طرفه و تک‌گویانه.

اکنون همکاری نانوشته مراجع عظام با نسل جدید برای پایان دادن به دوران تقلید در ایران قابل تقدیر است. تقلید که برود، ارادت و مداحی و دست‌بوسی و تقدس هم رنگ می‌بازد.

روزی در نشست علمی درباره توسعه، شرایط لازم برای آماده شدن جامعه ایران برای ورود به

«سالِ صفر توسعه» را برمی‌شمردم؛ یکی از آن شروط را هم لزوم عبور جامعه ایران از مساله تقلید دانستم. یکی از حضار گفت: آقا تقلید هم یک امر تخصصی است. مگر در عصر توسعه، همه امور تخصصی نمی‌شود؟ و مگر هر فرد در امور مختلف به متخصص همان رشته مراجعه نمی‌کند؟ خوب، در امور دینی هم مومنان به یک متخصص مراجعه می‌کنند. همان‌گونه که شما برای حل مشکل بیماری‌تان نزد پزشک می‌روید، برای حل‌وفصل امور دینی هم نزد یک فقیه می‌روید. بنابراین تقلید با دنیای مدرن سازگار است.

پاسخ من این بود که: خیر، تقلید از یک فقیه از جنس مراجعه به یک متخصص مثل پزشک نیست. چرا؟ به دلایل زیر:

یک: پزشک نمی‌گوید اکنون که مرا به عنوان پزشک انتخاب کردی، به این معنی است که تو مرا آعلم از دیگران می‌دانی و بنابراین از این پس در همه بیماری‌هایت باید به من مراجعه کنی و دیگر حق نداری سراغ پزشکان دیگر بروی.

دو: پزشک نمی‌گوید حالا که آمدی سراغ من، از این پس هرگونه پول و وجوهاتی که می‌خواهی در امور پزشکی صرف کنی را یا باید به من بدهی یا با اجازه و نظر من خرج کنی؛ و حتی وقتی بیمار نیستی باید بخشی از درآمدت را به من بپردازی.

سه: هر پزشک در یک زمینه تخصص است و خود را صاحب‌نظر در همه زمینه‌های پزشکی نمی‌داند و برای بیماری‌هایی که در تخصص او نیست بیمار را به پزشک دیگر ارجاع می‌دهد.

چهار: پزشک برای هر بیمار با توجه به سن، جنس و شرایط جسمی و ذهنی و روانی او نسخه خاص خودش را می‌نویسد و در مورد یک بیماری، برای همه بیماران یک نسخه کلی و عمومی نمی‌دهد.

پنج: پزشک با بیمار گفت‌وگو می‌کند، به او اجازه پرسشگری می‌دهد و توضیح می‌دهد که بیماری او دقیقاً چیست و چرا این نسخه را برای او پیچیده است؛ در مواردی هم نظر بیمار را

می‌خواهد و اگر بیمار مقداری دانش پزشکی هم داشته باشد، پزشک با مشورت خود او طرح درمانی می‌نویسد. به طور کلی پزشک، بیمار را در مورد طرح درمانی خود قانع می‌کند و از نظر روانی برای او اعتماد ایجاد می‌کند.

شش: اگر پزشک در تشخیص و تجویز خود خطایی بکند بعد از مدت کوتاهی آشکار می‌شود (بیماری بهبود نمی‌یابد یا عوارض درمان، پدیدار می‌شود)، آنگاه بیمار می‌تواند برنامه درمانی یا پزشک خود را عوض کند و مجبور نیست تا آخر عمر یک نسخه و یا یک طرح درمانی خطا را دنبال کند و آسیب‌های احتمالی آن را متحمل شود.

هفت: پزشک با آمدن داروها و فناوریهای جدید برای تشخیص و درمان، از آنها استفاده می‌کند و پیوسته ابزارها و روش‌های خود را بهبود می‌دهد و به تجهیزات یا داروها و روش‌های درمانی گذشته خود دل بستگی و تعهدی ندارد و برایش مقدس نیستند.

هشت: پزشک همواره در برابر اقدامات خود پاسخ‌گو است. اگر در درمانش خطایی انجام داد و به بیمار آسیبی زد، بیمار حق شکایت و گرفتن خسارت دارد.

نه: برای پزشک، متخصصان قبلی علوم پزشکی مقدس نیستند و هیچ پزشکی دنبال آزمون و تایید راهکارهای پزشکان قبلی نیست. اصولاً مأموریت متخصصان علوم این است که دنبال راه‌حل‌های جدیدی باشند. بنابراین هر پزشک دنبال شناسایی نقاط ضعف راهکارهای پزشکان و استادان قبلی و پیدا کردن راهکارهای بهتر و جدیدتر است. برای پزشک، نه راهکارهای قبلی مقدسند و نه استادان.

ده: در پزشکی چیزی به نام «مشهور علما» وجود ندارد. یعنی این‌جوری نیست که اگر تاکنون همه پزشکان قبلی، برای درمان یک بیماری یک نظر واحدی داشته‌اند، دیگر هیچ پزشکی جرأت نکند یک راه‌حل یا روش درمانی متفاوتی را معرفی کند و به کار گیرد.

یازده: هر پزشک یا متخصص علم جدید برای حل هر مساله، فقط «احتمال می‌دهد» که راهکارش درست باشد و همواره دنبال پیدا کردن راهکار بهتر است و از قضا هر کس راهکار بهتری بیاورد او می‌پذیرد و راهکار خودش را پس می‌گیرد. یعنی هیچ پزشکی نمی‌گوید انجام راهکار من «واجب» است و انجام راهکارهای دیگر «حرام» است. و اگر هم خود پزشک راهکارهای جدید و بهتر را نپذیرد، جامعه پزشکی راهکار او را باطل اعلام می‌کند و راهکار جدید را توصیه می‌کند.

دوازده: همواره یک مرجع بالاتر علمی و پزشکی (مثل سازمان نظام پزشکی که منتخبان کل جامعه پزشکی هستند) بر فعالیت‌های پزشک نظارت می‌کند و در صورت تکرار اشتباهات، ممکن است اجازه فعالیت او لغو شود.

سیزده: وقتی پزشک، تشخیصی بر روی بیماری یک فرد گذاشت و تجویزی کرد، بیمار حق دارد آن تشخیص را نپذیرد. او می‌تواند به سراغ پزشکان دیگر برود و نظر آنها را هم بگیرد و بعد با مقایسه همه نظرات و براساس عقل و احساس خویش ببیند نظر کدام یک از پزشکان برایش قابل قبول‌تر است و به او احساس اطمینان و آرامش بیشتری می‌دهد، آنگاه همان را اجرا کند.

چهارده: گاهی پزشک در مورد درمان یک بیمار، با دیگر همکارانش مشورت می‌کند و وقتی بیماری یک فرد خیلی پیشرفته و سخت باشد، درخواست تشکیل شورای پزشکی با چند متخصص مختلف را می‌دهد و بر اساس نظر شورا عمل می‌کند.

پانزده: در پزشکی اگر بیمار هیچ اعتقادی هم به پزشک و به علم پزشکی نداشته باشد و از نظر اخلاق هم فرد خیلی بی‌اخلاق باشد، ولی دارو را بخورد و نسخه را عمل کند، بهبود می‌یابد. پس نیازی نیست که پزشک قبل از درمان، درباره اخلاق و اعتقادات قلبی بیمار، کاری انجام دهد. اما در امور فقهی و انجام مناسک دینی، وجود باور خالصانه قلبی و رعایت اصول اخلاقی

مومنانه، شرط لازم پذیرش عمل و رستگاری است. بنابراین مأموریت‌های اعتقادی و اخلاقی فقها مقدم بر مأموریت آنها در مورد صدور فتوا است.

شانزده: پزشک هرچقدر هم دارای تخصص عالی و شخصیت فرهیخته باشد، هیچ‌گاه سخنش و خودش مقدس نمی‌شود. یعنی نه او رفتاری می‌کند و جوری حرف می‌زند و جوری لباس می‌پوشد که به بیمارش القای تقدس کند و نه بیمار او را مقدس می‌انگارد و بنابراین عقل و اختیار بیمار هیچگاه تعطیل نمی‌شود؛ و همواره راه نقد و پرسشگری از پزشک، هم در زمینه پزشکی و هم در زمینه سایر رفتارش، باز است.

اکنون بیایید و در بندهای بالا، به جای کلمه پزشک، واژه «مرجع تقلید»، به جای کلمه بیمار، واژه «مقلد» و به جای کلمه «درمان»، واژه «حکم فقهی» را بگذاریم، آنگاه دیگر هیچکدام از گزاره‌ها صادق نخواهد بود. این‌ها آفات نظام تقلید است که تقلید را به یک پدیده ضد توسعه در جامعه ما تبدیل کرده است. البته این ویژگی‌ها وقتی در مورد یکی دو فقیه و تعداد محدودی مقلد مطرح باشد، مشکلی ایجاد نمی‌کنند اما وقتی در میان همه فقیهان و همه مقلدان جاری باشد، الگوهای رفتاری مسلطی را ایجاد می‌کند، که «ضد گفت‌وگو» و «ضد توسعه» خواهند بود.

یکی از این الگوهای رفتاری جاافتاده همین است که اصولاً مراجع عظام، گفت‌وگو با مقلد را که هیچ، گفت‌وگو با عالمان سایر علوم را که هیچ، حتی گفت‌وگوی بین خودشان را هم تمرین نکرده‌اند. برای نمونه، صدویست سال است ایران وارد دنیای مدرن شده است و تلسکوپ و ابزار رصد ماه و ستارگان در اختیار این جامعه است، اما هنوز مراجع ما نتوانسته‌اند در گفت‌وگوی با یکدیگر این همه اختلاف در مساله حلول ماه را حل کنند و به یک راه حل معقول و مشترک برسند و جامعه را از این تشتت برهانند. فرقی نمی‌کند، چه مشکل از

شخصیت خودشان باشد، چه مشکل از مبانی فقهی باشد، نتیجه آن، فقدان توانایی انطباق در فقه است، که برای ماندگاری هر سیستم زنده‌ای لازم است.

اکنون به مراجع عظام عرض می‌کنم: این نحوه فقاقت و ساختار مرجعیت دیگر دستکم در نسل‌های آینده شیعیان ایران جواب نمی‌دهد و اگر بخواهید تتمه این نسل، یعنی آن بخشی که هنوز حکومت فرصت نکرده است به طور کامل بی‌دینشان کند، در حوزه دین شما بمانند باید دست به بازنگری در ساختار روحانیت و شیوه‌های فقاقت و مرجعیت بزنید. البته این بازنگری شرط کافی است، اما شرط لازمش تبری جستن از مظالمی است که حکومت دینی نسبت به همه جامعه بویژه این نسل نوحاسته، روا می‌دارد.

پس از رنسانس اروپا و ورود جهان غرب به دوران علم جدید، کلیسا نیز برای ۵۰۰ سال در برابر واقعیت‌های تمدن جدید مقاومت کرد تا سرانجام در سال ۱۹۶۲ به دستور پاپ وقت، دومین شورای جهانی کلیسای کاتولیک در پنج قرن اخیر، با حضور ۴۷۰۰ اسقف از سراسر دنیا در واتیکان تشکیل شد و پس از سه سال بحث و گفتگو (با ۶ هزار نطق و ۵۲۱ بار رأی‌گیری) بازنگری‌های مهمی را در اندیشه مسیحیت کاتولیک اعلام کرد و با دنیای نو آشتی کرد. اگر این بازنگری‌ها نبود احتمالاً مسیحیت کاتولیک تا امروز با سرعت زیادی رو به افول گذاشته بود. به گمانم وقت آن رسیده است که فقیهان شیعه نیز همان جمله‌ای را شعار خود کنند که پاپ پیش از فرمان تشکیل شورای دوم واتیکان، شعار خود ساخته بود: «زمان بازگردن پنجره‌های کلیسا برای ورود هوای تازه فرا رسیده است».

محسن رنانی / ۲۱ مهر ۱۴۰۱

\*\*\*\*\*

برای مطالعه این متن در سایت رنانی به پیوند زیر بروید:

<http://www.renani.net/index.php/texts/notes/889-2022-10-13-09-03-52>